

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه چهل و هشتم؛ ۱۴۰۲/۰۹/۲۲ فقه العروة الوثقى (اجتهاد و تقلید) استاد علیدوست

ادامه بیان مخالفان بقا بر میت و شروع تقلید ابتدایی از میت

در آخر برگه درسی صفحه ۴۰، آورده شده که آقا خوئی فرمود: «در فرض بقا بر میت نه شروع ابتدایی، اگر علم به اختلاف بین مجتهد زنده و مرده وجود داشته باشد، باید از اعلم تقلید نماید چه زنده باشد، چه مرده»

«اما في افتراض العلم بالمخالفة بينهما تفصيلاً او اجمالاً فذهب الى منع الرجوع الى الميت في الابتداء مطلقاً و جعل العبرة بالاعلمية في البقاء.»

سؤال: چرا قبلاً بحث اعلم را مطرح نکرده بودید؟

پاسخ: به دلیل اینکه بحث‌های انجام شده برای صورت اول یعنی عدم یقین به اختلاف بین مجتهد زنده و مرده بود.

از این رو در اینجا دو صورت وجود دارد:

- ۱- علم به اختلاف بین مجتهد زنده و مرده.
- ۲- عدم علم به اختلاف بین مجتهد زنده و مرده.

قبلاً بیان کردیم که ما این تقسیم را نمی‌پسندیم، زیرا اگر معیار، تقلید از اعلم است، حُب مقلد باید به دنبال اعلم برود و عدم علم به اختلاف، مجوز الغای تقلید از اعلم نمی‌شود. یعنی اگر احتمال اختلاف بدهد چگونه است؟ در بسیاری از موارد مقلد شک می‌کند و شک او آنگونه که شما (آقای خوئی) می‌فرمایید نیست.

آقای خوئی در بیان دیروز فرمود: آیه «فسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون»، سؤال از زنده را در بر می‌گیرد. زیرا اگر شما به مرده رجوع کنید گفته نمی‌شود که فلانی از فلانی سؤال کرد! مثلاً استادی در مسئله‌ای به کتاب بوعلی سینا یا ملاصدرا رجوع می‌کند. وی در روز بعد می‌گوید من از ملاصدرا پرسیدم و ملاصدرا اینگونه جواب داد. شاگرد می‌گوید مگر شما با ملاصدرا ارتباط روحی دارید؟! استاد می‌گوید: نه، من از اسفار او دیدم. در اینجا شاگرد می‌خندد، زیرا استاد از ملاصدرا سؤال نکرده است. بنابراین، سؤال، زنده بودن مسئول را می‌طلبد. پس اگر آیه مذکور از آیات دال بر تقلید است که می‌باشد، ظهور در زنده بودن مفتی (مقلد) دارد. پس این آیه که مهمترین آیه است، شامل مجتهد مرده نمی‌شود.

ما (استاد) با ایشان (آقای خوئی) نسبت به اینگونه رفتار با ادله خیلی حرف داریم درصدد این نیستیم که بگوییم رفتار من درست است یا رفتار آقای خوئی و مدرسه ایشان (مکتب و روش ایشان).^۱

ما یک رفتاری در رابطه با ادله داریم که نام آن را «توقف بر الفاظ نص» می‌گذاریم. در این کتاب جدیدی که خواهد آمد گفته‌ام برخی از فقها توقف بر الفاظ می‌کنند. حالا من از تعابیر چون جمود بر الفاظ و... استفاده نکردم. نمونه این رفتار همین رفتار آقای خوئی با آیه مذکور است؛ قرآن می‌فرماید: «فَسأَلُوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون»، اولاً سؤال به چه معنایی است؟ سؤال یعنی یک نفر از یک نفر پرسد. در اینجا هم سؤال کننده باید زنده باشد و هم مسئول منه. حُب وقتی اینطور شد یعنی شامل فرد مرده نمی‌شود. پس سؤال و جواب به همین کیفیت خاص، یعنی زنده بودن هر دو است.

سؤال: آیا می‌توانیم بگوییم که آیه مذکور بیانگر یک پیام و دعوت هم می‌باشد؟ فقیه آن است که آن پیام را بفهمد. اگر قرآن می‌گوید از اهل ذکر سؤال کنید اگر نمی‌دانید، آیا غیر از این است که در هر مسئله‌ای نمی‌دانی، برای دانستن آن به اهلش رجوع کن و از واژه سؤال هم استفاده نمی‌کنیم. پس کلمه «اسألوا» خصوصیت ندارد و شکل خاص سؤال، سایه بر آیه نمی‌اندازد، بلکه اگر این آیه به کسی که هنوز ذهنش جهت نگرفته است داده شود می‌گوید آیه در مقام دعوت است.

البته آیه مذکور تفاسیر گوناگونی دارد. برخی می‌گویند، مخاطب آیه، مسلمانان هستند که بروید از اهل کتاب نسبت به جایگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسید. مسیحیان و یهودیان از علمای خود درباره جایگاه و سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسند. حالا آیا این نمی‌تواند اثبات کند که باید در هر کاری از اهلش سؤال کرد؟ اگر زنده باشد خدمتش می‌رویم و اگر مرده باشد خدمتش می‌رویم و از کتاب او پاسخ را دریافت می‌کنیم. پس دو رفتار است: ۱- رفتار اسم‌گرایانه (جمود بر کلمات). ۲- رفتار غایت‌گرایانه (پیامدگرایانه).

این دو رفتار فقط مختص قم نیست. بلکه در تمام دنیا اینگونه است که دو رفتار با متون می‌شود. مثلاً برخی قضات، برخورد نص‌گرایانه با قوانین دارند و حرفیاً نگاه می‌کنند. اما برخی دیگر آزادتر فکر کرده و با سنجش جوانب، قانون را گسترده‌تر از آنچه هست معنا می‌کنند.

حالا ما معتقدیم علت ظهور آیه در مجتهد زنده به جهت ارتکاز ذهنی است که معمولاً ما وقتی می‌گوییم پرسیدم یعنی از استاد زنده پرسیدم. اگر به روح معنا در الفاظ قائل باشیم، معلوم نیست خود واژه «سؤال» محدود در زنده باشد. ما تعبیری داریم به نام «کش‌داری الفاظ» که اگر ما جمود بر لفظ هم داشته باشیم، باید آیه را گسترده‌تر متوجه شویم.

در روش‌شناسی اجتهاد هم همین است، برخی مدرسه‌ای رفتار می‌کنند و برخی عرفی برخورد می‌کنند. مقاله‌ای به نام «مقایسه روش صاحب جواهر با آقای خوئی» دارم که حتماً به آن مراجعه کنید.

^۱. علت اینکه می‌گویم مدرسه برای این منظور است که بسیاری از شاگردان ایشان در جاهای مختلف مشغول تدریس هستند. البته هرکسی حرف خودش را درست می‌داند و این شما هستید که باید دآوری کنید. انتخاب هر یک از این رفتارها در موارد و علوم بسیار مؤثر است.

این دو رفتار، دو مکتبِ فهمِ نصوصِ دینی است. حرفی که ما می‌زنیم ضرورتاً خطرناک ولی گفتنش لازم است مانند هوای ناسالم که نمی‌تواند استشمام نکند ولی اگر مراقبت نکند خفه می‌شود. این حرف-هایی که می‌زنیم یعنی چاره‌ای نداریم و راه درست اجتهاد همین است. اما خُب اگر به دست چندتا بچه بیفتد و ادله را توجیه کند، مقاصد بسند می‌شود که این جریان خطرناک است که به نصوص توجه نشود و فقط به مقاصد توجه شود.

فقیه برای استنباط باید دنبال اهداف عالی شریعت باشد و باید هنر داشته باشیم آن را منضبط کنیم ولی نمی‌توانیم از سوء استفاده دیگران جلوگیری کنیم، زیرا اختیار دیگران در دست ما نیست. اما شما (فضلاً) اگر وارد شوید نگذارید بی‌سوادها وارد شوند.

نکته دوم

آقای خوئی فرمود: درست که عُقلا به اهل خبره رجوع می‌کنند چه مرده باشند و چه زنده. ولی شارع مقدس از این بنای عُقلا نهی کرده است (سیره عُقلا باید امضا شود. سیره عُقلا نه تنها امضا نشده بلکه ردع شده است)؛ به دلیل آیه مذکور که ظهور در مجتهد زنده دارد و در تقلید، مقلد باید زنده باشد.

سؤال: این آیه می‌تواند این سیره راسخ که با عمر بشر همراه است که به خبره رجوع می‌کنند، ردع نماید؟ و ردع هم فقط در تقلید باشد؟ این آیه نمی‌تواند این سیره را ردع کند، تازه اگر بگوییم آیات اطلاق ندارد و عقیده آقای خوئی هم همین است. می‌دانید که ردع سیره راسخ نیاز به یک بیان محکم دارد؛ نه یک بیانی که به نظر ما اصلاً دلالت ندارد، چون مرده را می‌گیرد. اصلاً این آیه نمی‌تواند رادع این سیره باشد. آقای خوئی اگر سیره را قبول دارید به این راحتی ردع نمی‌شود و باید برای آن فکری کند.

نکته سوم

صفحة ۴۰ متن در سی استاد، آخر صفحه: «بل لو أغمضنا النظر عن السيرة تكفي في إثبات بقاء حجية رأي المفتي - بعد مماته في حق من تعلم منه الاحكام في زمان حياته - الاطلاقات الدالة على حجية الفتوى. فان مقتضاها جواز العمل برأى من تعلم منه الاحكام في حياته مطلقاً و لو بعد مماته.»

ایشان (آقای خوئی) فرمود در بقا بر تقلید، سیره داریم و این سیره را شارع ردع نکرد. در متن فوق ایشان می‌گوید: اگر از سیره عُقلا چشم‌پوشی کنیم، اطلاقات دال بر حجیت فتوی برای اثبات بقای حجیت رأی مفتی (مقلد)، بعد از مرگ او در حق کسی که احکام را در زمان حیاتش فرا گرفته، کفایت می‌کند.

ایشان می‌گوید اطلاق داریم که دال بر حجیت رأی مفتی بعد از مرگ است. کدام اطلاقات؟ شما که آیه «فاسألوا اهل الذکر» را رد کردید و فرمودید که دلالت بر حیات مفتی می‌کند. روایاتی مانند «من كان من الفقهاء...» یا «انظروا الى رجل منكم...» و... را فرمودید دلالت بر حیات می‌کند. بفرمایید ادله تقلید، دیگر چیست تا ما بپذیریم. شما همه ادله را رد کردید!

به اطلاقات بیان شده ما (استاد) می‌توانیم تمسک کنیم، زیرا می‌گوییم این ادله ظهور در حیات مفتی (مقلد) ندارد. ما همه اطلاقات و ادله را دیده‌ایم که یکی از آنها آیه نذر است که یک عده‌ای بیایند روحانی شوند و بعد بروند قوم خود را هدایت کنند و این دلیل، آشکارا می‌گوید که باید مفتی زنده باشد. زیرا نمی‌گوید زنده بیاید و مرده برگردد.

کلام آقای خوئی از طرف مخالفان، تمام نیست، اگرچه ممکن است اندیشه مخالف درست باشد ولی نه با این بیان. توجه شود آن نکته‌ای که پیرامون دو روش و دو رفتار با ادله بیان شد که این دو رفتار، دو شخصیت به شما می‌دهد و دو روش در فهم دین اعطا می‌کند.

آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین